

بسم الله الرحمن الرحيم

## یادآوری

بحث جلسه گذشته از دو جهت اهمیت دارد. جهت اول و مهمترین این است که الان مورد ابتلای ماست و ما در عصر غیبت قرار گرفته ایم. در عصر غیبت، تکلیفمان را با این نگاه بهتر میشناسیم. لذا هر قدر عصر غیبت را بیشتر بشناسیم، استفاده از آن هم برایمان بهتر و ارزشمندتر می شود.

جهت دوم این است که این عصر، عصر واسط و برزخی بین عصر حضور و عصر ظهور است. این عصر، مانند برزخ بین دنیا و آخرت است. ظهور از اشراط الساعة و دالان قیامت است، لذا عصر غیبت، از جهتی به عصر حضور متصل است و خصوصیات اسم الظاهر حق را دارد، از جهتی متصل به عصر سلطه اسم الباطن است. (متنها با جامعیت الباطن، نه فقط الباطن در مقابل الظاهر) لذا این دوره که عبور از اسم الظاهر به سمت الباطن است، نوع تکالیف، نگاه ها و نگرش ها را خیلی عمیق میکند. و شاید هم کمتر پرداخته شده است.

علائم عصر حضور با عقبه چندین هزار ساله که انبیاء، اوصیاء و حضرات معصومین داشتند، آشکارتر و مسئله روشن تر است. روایات باب عصر ظهور هم بالنسبه کم نیست. اما عصر غیبت با نگاه به این دو دوره باید شناخته بشود. در سوره واقعه آمده است که «و لقد علمتم النشئه الاولى فلولا تذکرون.» یعنی اگر آن نشئه اولی که دنیاست را خوب شناختید، حتما دنیا به گونه ای چیده شده است که شما را به آخرت سوق میدهد. خیلی زیباست. و لقد علمتم النشئه الاولى. شما نشئه اولی را شناختید، چون در او قرار دارید. پس چرا به آخرت متنبه و متذکر نمیشوید؟ پس معلوم میشود توجه درست به دنیا سبب شناخت آخرت میشود. حتی با معرفت به بدن انسان هم معرفتی به قیامت حاصل میشود. بدن انسان نشان میدهد قرار انسان در اینجا نیست. نشان میدهد آن ثمره وجودی انسان که در عالم دنیاست و متعلق به دنیاست، جای قرار انسان نیست و جنبه باقی انسان نیست. چون انسان دغدغه ابدیت را دارد و تن انسان ابدیت ندارد. پس معلوم میشود انسان تن نیست. یک صغری و کبری کامل است. انسان دغدغه ابدیت دارد، تن انسان ابدی نیست، پس انسان تن نیست. شکل ثانی است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> و لقد علمتم النشئه الاولى فلولا تذکرون. با اینکه قبلش گفته است «و نشئکم فی ما لاتعلمون.» یعنی قیامت برای شما (ما لا تعلمون) است. یعنی الان نمیشود با گزاره های دنیایی قیامت را ترسیم کرد. با مفاهیم دنیایی و الفاظ دنیایی قیامت را نمیشود ترسیم کرد، اما در عین حال و لقد علمتم النشئه الاولى فلولا تذکرون. ذکر مربوط

---

به عالم آخرت است . استن این عالم ای جان غفلت است، هوشیاری این جهان را آفت است. یعنی غفلت خصوصیت عالم دنیاست و ذکر خصوصیت عالم آخرت است که اگر کسی ذاکر بود در دنیا، در آخرت است.

سوال: این نشئه اولی قبل از خلقت دنیوی منظور نیست؟

پاسخ: نشئه اولی نمیتواند به معنای قبل دنیا باشد، زیرا در روایت گفته شده است که «نسی الموقوف. مردم موقف را یادشان رفته است.» لذا آنچه که متعلق «لقد علمتم النشئه الاولى» است، دانستنش برای همه محقق است، همه او را یافتند و میبینند. خطاب هم در دنیاست، همین عالم دنیا میشود. مخاطب هم حاضر هستند. اگر عالم قبل دنیا مدنظر بود، غائب ذکر میشدند. اما اینجا مخاطب هستند. لذا اولی و آخره که میگویند، اولی دنیاست، آخرت بعد از این عالم است

سوال: از لولا تذکرون میفرمایید مربوط به آخرت است؟

پاسخ: نه. خود اولی همینطور است. و لقد علمتم هم همینطوری است. در مقابل نشئه اولی، نشئه الاخری است. میگوید دانستید. فلولا تذکرون. یعنی عبور. یعنی عدم توقف. ذکر یعنی عدم توقف. نه تذکر به خود دنیا. چون قبلش دارد که و نشئکم فی ما لا تعلمون. میخواهیم شما را انشاء کنیم پس از این در کجا؟ فی ما لا تعلمون. فی ما لا تعلمون عالم آخرت است. علم النشئه الاولى، اینجا ما تعلمون. است.

سوال: لذا فرموده ذکر.

پاسخ: بله.

سوال: همان علم را متذکر بشوید، نه اینکه یک علم جدیدی حاصل شده باشد.

پاسخ: نه. علم سبب تذکر میشود. نه اینکه علم تذکر باشد. لقد علمتم النشئه الاولى فلولا تذکرون، و الا نمیفرمود فلولا، چرا ذکر ندارید. اگر این بود میگفت چرا علمتان را توجه ندارید. نه. لقد علمتم النشئه الاولى، فلولا تذکرون. پس ذکر نتیجه علم است. یعنی آن ذکر از نتایج علم محقق میشود.

پس با این نگاه ، دوران حضور فرد را به شناخت غیبت سوق میدهد و دوران حضور و غیبت او را به شناخت دوران ظهور سوق میدهد. لذا شناخت قیامت در شناخت دنیا موثر است، همچنانکه شناخت دنیا در شناخت قیامت موثر است.

با این نگاه، حرکت انسان از دوران حضور به دوران غیبت و از دوران غیبت به دوران ظهور و از دوران ظهور به قیامت است. اولین شخص در زمین ( آدم سلام الله علیه) خودش نبی الهی بود. پس شروع بشر در دوران حضور بوده است. پس تاریخ انسان از دوران حضور، آغاز میشود تا دوران غیبت، دوران ظهور و قیامت. این سیر قطعی عالم است. غیبت جزء شرایط ضروری عالم است. انسان باید به سمت اسم باطن حرکت بکند و از سلطه بدن کاسته بشود. سلطه از بین میرود، اما بدن از بین نمیرود. میتوانیم بگوییم سلطه از بین برود، اما بدن از بین نمیرود.<sup>۲</sup>

## نسبت غیبت و هبوط آدم

---

<sup>۲</sup>انسان یک حقیقت جامع است و این حقیقت جامع باعث میشود که بدن همراهش باشد. اما بدن سلطه ندارد. هر چقدر به سمت قیامت حرکت میکنند، سلطه و سیطره بدن کم میشود به طوری که دیگر سلطه ای ندارد.

مرحوم صدوق در کمال الدین روایتی را نقل میکند « فمثل من آمن بالقائم فى غيبته مثل الملائكة الذين اطاعوا الله عزوجل فى السجود لآدم و مثل من انكر القائم فى غيبته مثل ابليس فى امتناعه من السجود لآدم.» حرف خلی دققی است.

همچنین روایتی را نقل میکند که عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عَ أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ (یعنی در مرتبه خلق نبودند)

فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّهُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ ع قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ

(انبأ باسما را به آن ذواتی که در این وجود ارواح بودند و هنوز در مرتبه خلق نبودند، ربط داده است)

وَقَفُّوا عَلَى عَظِيمٍ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ

این ها یافتند که چقدر منزلتشان پیش خدای سبحان عظیم است.

فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ

اینجا بود که همه ملائکه فهمیدند که سلسله جلیله انبیاء احق است به خلافت. یعنی علم ملائکه به خلافت آدم و بنی آدم از علم به غایت و انتها و هدف مسیر محقق شد.

ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بَوْلَايَتِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ

بعد آن ها را از جلو چشم ملائکه غایب کرد و دعوت به عبودیت به ولایت و محبت اولیا کرد. ایشان را به ولایت این ها مستعبد و عبد کردند.

وَقَالَ لَهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

## غیبت و عبور از بدن

گفتیم که دوران غیبت، عبور از موطن سیطره تن را بیان میکند. این بحث خیلی دنباله دارد. اگر یادتان باشد، دو گفتمان را قبلا در این مسئله بیان کردیم. یک گفتمان این بود که سماوات سبع در مقابل ارضین سبعند. در مقابل هم هستند. لذا ارض اول یک مرتبه است و ارض دوم... همینطور سقوط بعد سقوط است تا به ارض سابع میرسد. این یک گفتمان بود. یک گفتمان دیگر این بود که مقابل هر مرتبه ای از سماء، یک ارض هست. کف هر سماء، خودش، ارض است.

در بحث غیبت هم عینا همین مسئله تحقق دارد. هر دو هم درست است، هیچ کدام منافای دیگری نیست، این ها میتوانند در عرض همدیگر درست باشند. یک مرتبه از غیبت مانند همان سماوات در مقابل تمام ارضین است، یعنی هر مرتبه سقوطی که انسان پیدا میکند، غیبتی بعد غیبت، هبوطی بعد هبوط است. هر هبوطی یک غیبت میشود. هبوط تن، هبوط به ملک، هبوط به مُلک. یک مرتبه از بحث سماوات، سماوات در مقابل هر ارضی است. نکته اش این است که هر کس در هر مرتبه ای که هست، نسبت به مرتبه بالاتر در غیبت است و نسبت به مرتبه ای که هست شاهد است. لذا این غیب و شهادت برای همه محقق است. حتی پیغمبر اکرم شهادت دارد. به ازای هر غیبتی شهادتی هست. تنها حقیقتی که غیب و شهادت ندارد خود خدای سبحان است که عالم الغیب و الشهاده است. چون عالم غیب و شهادت است، همه برای او شهادت است. پس تمام اسماء الهی به لحاظی مظهر هو الظاهر است، به لحاظی مظهر هو الباطن. یعنی هو الظاهر برای من یک چیز است، هو الظاهر برای پیغمبر اکرم یک مرتبه ای است. غیب برای پیغمبر اکرم یک حقیقتی است، برای مناصلا یک چیز دیگری است. همه آنچه برای پیغمبر ظاهر است برای من غیب است. پس مراتب غیبت، مراتب کمالی انسان ها است. با همین نظام سماء و ارضی که عرض کردیم چنین متشابه دارند یعنی هر

ارضی کف سماء میشود، این غیب به سماء و آن سماء نسبت به سماء بالاتر خودشنسبت به غیب بالاتری که سماء بالاتری است، شهادت است. طبق این تفسیر، غیبت برای همه یکسان نیست، چنانچه شهود نیز برای ایشان یکسان نیست. این تفسیر با نظام فرج شخصی و فرج عمومی کاملاً سازگار است. این نگاه نشان میدهد که افراد مختلف در مراتب مختلفی از غیبت و شهود هستند. لذا برای آن‌ها ظهور و غیبت متفاوت است. حضرت آیت الله بهجت میفرمودند بعضی‌ها همین الان در این عالم هستند ولی غیبتی ندارند. چنانچه نسبت به موت و حیات هم همینطور است. یعنی ادراکی که موت میخواهد ایجاد بکند، حقیقتی که موت میخواهد ایجاد بکند، همینجا برای او محقق است. برای این فرد، «موتوا قبل ان تموتوا» صدق کرده است، لذا برای او دیگر فزع، یا عقاب یا جدا شدن معنا ندارد. با این نگاه فرج شخصی، موت شخصی، یا قیامت صغری محقق است، هرچند فرج عمومی محقق نشده است.

## جمع تمام غیبتها در غیبت امت ختمی

در روایت میفرماید تمام سنن الهی در غیبت برای رشد، محقق میشود. تعبیر این است که «ان للقاء منا غیبةً یطول امدها» غیبتی است که دورانش طول میکشد. «فقلت یا بن رسول الله و لم ذلک» پرسیدم چرا اینقدر طولانی میشود؟



«قال لان الله عز و جل ابى الا ان تجرى فيه سنن الانبياء فى غيباتهم.» خیلی فرمود زیرا خداوند میخواهد سنن تمام انبیا در غیبت ایشان در این غیبت محقق شود. هر سنتی یک اثری داشت، در هر سنتی، نتیجه ای محقق میشد که برای آن امت لازم بود. غیبت هر نبی، برای حد آن امت بود که از آن حد عبور کنند و به مرتبه بالاتر برسند. همه این حقیقتی که در همه انبیاء محقق شده است، در امت ختمی لازم است. دیروز عرض کردم که همه افراد از صفر شروع میکنند. این مهم است. یعنی با اینکه رشد انسان ها خطی است نه دوری، مثل حیوان نیست، حیوان هم از صفر شروع میشود، اما به غایتش هم که میرسد، آخرش همانجایی است که قبلی ها رسیده بودند. اما انسان ها همه از صفر شروع میکنند، این مهم است، از همین نقطه آغاز میشود، اما در نظام استکمالی، غایتی که انسان میرسد هیچ گاه غایت قبلی نیست. این شخص با متراکم شده همه استعدادهاى سابق حرکت میکند. لذا از جهت کمالی به عمر همه انسان های سابق مرتبط است و این استعداد در وجودش استعداد قریب برای فعلیت است. لذا همه آن ها را میتواند به فعلیت برساند، میتواند، نه اینکه دارد، میتواند به فعلیت برساند و بالاتر هم برود. پس اگر این انسان در اینجا میتواند این حرکت را انجام بدهد، همه غیبت های سابق کمالی را که ایجاد میکردند، را میتواند طی کند و به دست بیاورد و حتی بالاترش را هم به دست

بیاورد. پس همه آن غیبت ها برای رشد اولازم است. اگر این امت، کمال این امت، نبی این امت، نهایت این امت، بالاترین است، پس باید تمام آنها در اینجا محقق باشد. این استدلال است. بحث تعبدی نیست. بحث استدلال است. حرکت انسان به سمت کمال است و فصل اخیر انسان در امت ختمی محقق شده است. فصل اخیر یعنی آن عالی ترین کمال در این امت محقق میشود. هر جا فصل اخیر باشد، همه فصول سابق و کمالات سابق باید باشد. اگر نباشد، فصل اخیر نیست. لذا اگر در اینجا میفرماید الا ان تجری فیه سنن الانبیاء فی غیباتهم، یعنی تمام آن کمالات سابقین حتما باید در اینجا حاضر باشد. لذا کتاب قرآن بر همه کتب سابق، مهیمن است. این مهیمن بودن از باب کمالاتی است که در این قرآن است. همچنین پیغمبر اکرم علی الصراط است و بقیه انبیاء الی الصراط اند. در قرآن درباره بقیه انبیاء گفته شده است «الی صراط مستقیم» اما پیغمبر اکرم علی الصراط است. بقیه انبیاء هدایت به صراط مستقیمند، اما پیغمبر اکرم هیمنه بر صراط مستقیم دارد.

دنباله روایت میفرماید «و انه لا بد له یا سَدیر من استیفاء مدد غیباتهم» حتما باید تمام آن کشش و مدتی که در غیبات سابقین بوده است اینجا استیفا بشود. (یکی از دوستان سوال کردند اگر ما قائل به غیبت خضر نبی یا الیاس نبی یا حضرت عیسی ع باشیم ، طول مدت غیبت زمانی ایشان بیشتر است.

در حالیکه در روایت آمده است غیبت امت ختمی از همه طولانی تر است. در همین مسئله عرض کردیم همان مبحث غلبه روح بر بدن است. در خود قرآن میفرماید انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر. لیلة القدر خیر من الف شهر. یعنی یک شب امکان استیفاء یک عمر هست. در امت ختمی در زمان تصرف میشود، حقیقتاً تمام مدت سابق را شامل میشود. این فرمایش حضرت آیت الله بجهت بود که خدای سبحان در امت ختمی تصرف در زمان کرده است و کشش برایش ایجاد کرده است. اگر یادتان باشد در بحث های ظهور هم یک بحث مهمی را مطرح کردیم که روایاتی دارد که زمان در وقت ظهور حضرت و استقرار حکومت حضرت بطیء حرکت میکند. به سمت ثابت شدن حرکت میکند که بحث خیلی مهمی است. هر سالش ده سال است. هر سالش چند سال است، و اضافه میکند. )

سوال: با این بیانی که الان فرمودید، اشکالی پیش می آید که شما یک جا زمان را به لحاظ ظاهر و عادی در نظر میگیرید، ولی وقتی در امت ختمیمی آید، با اسم الباطن نگاه میکنید.

پاسخ: نه. الان زمان یک حقیقت کش داری است که ما محصور و مقید و محدود به این گذر زمان هستیم. و الا در قرآن میفرماید همین زمان، لیلة القدر خیر من الف شهر. یکی از شأن نزول های آیه مربوط به جایی بود که برای

پیغمبر اکرم نقل میکردند که در امت های گذشته کسانی هشتاد سال، نود سال فقط عبادت داشتند. بعد پیغمبر اکرم سوال میکند آیا در امت من هم میشود همچنین اشخاصی باشند که سراسر عمرشان عبادت باشد؟ آنجا این آیه نازل میشود- این یکی از شأن نزول هاست- که این به کمیت ظاهریه فقط نیست. این ظاهر عمق هم دارد. همین ظاهر عمق دارد. نه اینکه یک چیز دیگر باشد و مجاز باشد. زمان یک عمق دارد، یک درون دارد که این مدد غیبات را میتواند با همین درون احصاء بکند. لذا تمام آنچه در ده هزار سال محقق شده است، اگر فرج امروز محقق بشود، تمام آنچه در ده هزار سال محقق شده است، میتواند در عرض کمتر از یک شبانه روز یا دو شبانه روز یا یک ساعت محقق بشود. پس این زمان باید کشش داشته باشد. باز مثال بزنیم. شما یک موقع در یک روز یک عمل انجام میدادید، در یک ساعت یک عمل انجام میدادید، الان با توجه به پیشرفت کامپیوتر در یک ثانیه میلیونها عمل رخ میدهد. قبلا میگفتند یک کامپیوتر در یک ثانیه  $30 \times 10^{15}$  عمل انجام میدهد. این عمل انسانی است که این قابلیت را در آن تعبیه کرده است. یعنی انسان میتواند در یک ثانیه این مقدار عمل انجام بدهد. تمام این محاسبات، عمل انسان است. گنون در کتاب سیطره کمیت و علائم آخر الزمان میگوید که به جایی میرسد که کمیت به اوج خودش میرسد، اما انفجار کمیت با ظهور آخر

الزمان محقق میشود. یعنی شدت کمیت و کمیت ها انسان را به کیفیت میرسد.  
لذا شدت ظلم انسان را به تقاضای عدل میرساند. کما ملئت ظلما و جورا.

## معنای فراگیر شدن ظلم

معنای اینکه در روایت آمده است «ملئت ظلما و جورا» ، فقط کثرت ظلم نیست، بلکه ادراک ظلم، ملاک است. یعنی گاهی انسان ها به جایی میرسند که اصلا نسبت به ظلم ادراک ندارد. مثل آدمی که بی حس شده است، اصلا جراحت را نمیفهمد، ادراکی ندارد. مقصود این روایت آن است که انسان به جایی میرسد که کمترین ظلم هم ادراک میشود. عالم به سمتی حرکت میکند که ادراک ظلم شدید بشود. این نگاه دقیقی به مسئله است. این نگاه ، رسالت ما را در بستر سازی ظهور معلوم میکند که به جای اینکه بعضی میگویند باید بگذاریم ظلم زیاد بشود تا جریان ظهور محقق بشود ( جریان انجمن حجتیه) اینجا گفته میشود باید ادراک ظلم را شدید کرد، مردم ظلم را بفهمند ، این کاملا رویکرد را مختلف میکند. کی ادراک ظلم بیشتر میشود؟ جلوه گری حق زیاد باشد، ادراک ظلم شدیدتر میشود.

در زمان ظهور همه مایوس شدند از آنچه در ظواهر بوده است، همه منتظر کسی هستند. اگر ظلم حاکم باشد و مردم به ظلم عادت کرده باشند که منتظر نیستند. دوره ای که ظلم آزارشان میدهد و ادراک ظلم میکنند و از ظلم بی زار شدند، منتظر میشوند. انتظار دائر مدار ادراک ظلم است. همه این ها برای تفاوت های نگاه تن و بدن با روح است.

اگر از منظر بدن دیدید، کثرت ظلم مقصود میشود. اما اگر از نگاه غلبه نظام روحی دیدید که حرکت به سمت نظام روح است، دیدید، ادراک ظلم مقصود میشود. ادراک ظلم بر انگیزاننده است. مبعوث کننده است. لذا نقش عاشورا در این مسئله معلوم میشود. عاشورا چکار کرد ؟ عاشورا ادراک ظلم را بالا برد. چون حق در بالاترین مرتبه بود و این دوتا وقتی در قبال هم قرار میگرفتند، ادراک ظلم به اوج میرسید. لذا بیدار کنندگی اش بالا بود. یک بحث بسیار مهم است. به عنوان جمله معترضه است، اما این جمله معترضه در راستای بحث است. از این جهت که همه این ها مربوط به آن است که اگر نگاه را به عنوان منظر غلبه تن ببینیم، یک طور میشود، اگر به عنوان منظر به سمت غلبه نظام روح بر بدن ببینیم، اصلا نگاه به ظلم و حق هم متفاوت میشود و از نگاه کثرت کمی به نگاه کیفی ادراکی منتقل میشود که این یک بحث بسیار دقیقی است، سر جای خودش باید یک وقتی بحث بشود. در بحث معاد هم همینطور است

یعنی تغییری که ایجاد میشود، این تغییر وجودی در نظام ادراکی به چه معناست که آنجا این بحث با نظام الان هم که اگر انسان میخواهد به سمت معاد سرعت حرکت داشته باشد، باید چگونه حرکت بکند.

ادراک ظلم در قبال ادراک حق محقق میشود. منتها ممکن است ادراک حق به اجمال باشد، اما ادراک ظلم به تفصیل باشد. یعنی اجمالا حق را میشناسد و تفصیلاتش را هم نمیفهمد. یعنی افرادی که آنجا بودند تفصیل حق را آنطور که خود امام میشناخت، در وجود امام حسین علیه السلام نشناختند. اما همین شناخت اجمالی هم مرز ظلم با حق را خیلی شدید میکرد. مرزها را خیلی پررنگ میکند. همین باعث میشود ادراک ظلم شدیدتر بشود. کاروان اسرا که حرکت کرد، از همان از کوفه‌آگاهی و بیدار محقق شد.. چون فاصله بین ادراک ظلم و حق خیلی شدید بود. آنقدر صدا در بیداری بلند بود که سرعت در بیداری ایجاد میکرد. هرچند این سرعت در بیداری با تعلقاتی که انسان به دنیا دارد ممکن است دوباره خاموش بشود، اما لحظاتی این ها گریان و ناراحت و پشیمان و ... بودند. هر چند ممکن است دو روز دیگر تعلقات دنیا این را خاموش بکند، ادامه و استمرار پیدا نکند. برای بسیاری هم نهضت توابین و نهضت های دیگر ایجاد شد، نهضت زید بن علی و یحیی بن زید

ایجاد شد، دنبال همین مسئله بود دیگر که پس از این ها نهضت های مختلفی در بیداری و قیام ایجاد شد.

بنابراین اولاً ما هر چقدر بتوانیم حق را جلوه بدهیم، ظلم در مقابلش آشکارتر میشود، ثانیاً خود آشکار کردن ظلمراهکار دارد. غیر از اینکه وقتی در مقابل حق قرار میگیرد آشکار میشود... مثلاً وقتی بحث های رسانه ای نسبت به بیدار کردن وجدان بشریت پیش می آید، با اینکه از این سنخ کشتارها بسیار است، اما گاهی یک واقعه میتواند جریان ساز بشود و خیلی وجدان ها را بیدار بکند، همان چیزی که شیطان از آن استفاده میکند، اگر یادتان باشد در فتنه، در جریان ندا آقا سلطان، آن ها بلد بودند و استفاده کردند از این، یعنی عمداً یک جریانی را ایجاد کردند تا ظالم بودن نظام ما را با این جریان به خیال خود نشان دهند. این همه میتوانند مصداق های اشد از این از طرفین داشته باشند، اما یک جریانی که وجدان ها را تحریک بکند، و محسوس باشد به طوری که همه شرایطش هم مناسب باشد طراحی کردند. اولاً زن باشد، سنش چقدر باشد، و ... تمام این ها کار شده بود که وجدان چطوری بیدار بشود. بیدار شدن نسبت به ظلم یک نگاه است، شیطان از آن استفاده میکند، مهندسی معکوس جریان شیطان میتواند در این بیداری اثر گذار باشد.



بحث خیلی بحث جالبی است. باید از آن عبور بکنیم. این ها همه بحث های زیباست.

در ادامه روایت میفرماید «قال الله تعالى لتركبن طبقا عن طبق» ( ۱۹ انشقاق ) لتركبن طبقا عن طبق، یعنی این طبق ها روی هم قرار میگیرد. یعنی سوار میشوند. جرم ها و ظلمت ها روی هم می آید، آیه شریفه دارد که (ظلمات بعضها فوق بعض، اذا اخرج يده لم يكد يراه)، در عمق دریا که روی او آب هست، و موج هم دارد، و بالای او آسمانی است که تیره است و شب است ، به طوری که اگر انسان دستش را بیاورد جلو نمیتواند ببیند. ترکیب ظلمات روی هم است. این یکی از بحث های عظیمی است که سنت الهی است. این در حیات دنیا است. نتیجه اش آنجا آشکار میشود که اعمال انسان چه در جانب نور و چه در جانب ظلمت لتركبن طبقا عن طبق. منتها در نور لتركبن طبقا عن طبق به کار نمیبرند، چون کثرت نیست. چون نور بر هم وقتی وارد میشود طبق عن طبق نمیشود. کثرات نیست. اما در ظلمت طبقا عن طبق به کار میبرند، چون تیرگی فوق تیرگی معنا میدهد. این جا امام صادق علیه السلام استشهاد کرده است که (قال الله تعالى لتركبن طبقا عن طبق، ای سنن من كان قبلکم) یعنی در امت ختمی همه کمالات امت های گذشته و همه ظلمتهای گذشته جمع میشود همه معاصی و ظلمت ها متراکم میشود. (و يجعل

الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه) همه این ها با همدیگر یک واحد میشوند امام رحمه الله علیه میفرمود ریشه های فاسد همدیگر را پیدا میکنند. که یک گروه کمونیستی مائوئیست، با یک گروه کمونیستی توده ای شوروی آن زمان، با منافقینی که امپریالیسم آمریکا دشمنشان بود و گروه های ملی گرا، همه یک دفعه در یک ردیف قرار گرفتند. امام فرمودند ریشه های فاسد همدیگر را پیدا میکنند. در جریان جنگ جمل، همینطور بود. جنگ جمل خیلی عجیب است. در جریان جنگ جمل هم حاکمان عثمانی اموی بودند که اصلا این ها با اسلام میانه ای نداشتند، مثل خود پسر عثمان و بسیاری دیگر، این ها کسانی بودند که از قبل از اسلام خلع شده بودند، بعضی شان را عثمان به کار گرفته بود. هر چقدر هم میگفتند این ها مطرودین پیغمبر بودند، میگفت من الان خلیفه ام و من این را تشخیص میدهم، از سوی دیگر قاتلان عثمان هم حاضر بودند مثل طلحه و زبیر. از سوی دیگر خود عایشه هم حضور داشت. جمله «اقتلوا نعثلا اقتلوا نعثلا» کلام ام المومنین بود. یعنی این شیر خرفت را بکشید. بعد از جمل دوباره همه ریشه های فاسد، از سابقینی که امویان قبل از اسلام بودند، با آن هایی که بعد بودند، با منافقین، با بریده ها، با معاویه، و ... همه به رهبری معاویه تجهیز شدند تا در مقابل امیر المومنین علیه السلام، در مقابل

حق قرار گرفتند. فیرکمه جمیعا. یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا.

## تصفیه خانه غیبت

در روایت دیگری از کلام رسول خدا میفرماید «و الذی بعثنی بالحق نبیا ان الثابتین علی القول به فی زمان غیبتهم لا عز من الکبریت الاحمر» یعنی کسانی که در زمان غیبت ثابت قدم بمانند مانند کبریت احمر کمیاب هستند. کبریت احمر یک نایابی را می‌رساند، «فقام الیه جابر بن عبدالله انصاری فقال یا رسول الله و للقائم من ولدک غیبه» اینطور که میفرمایید، یعنی فرزندان یک غیبتی دارد؟ «فقال ای و ربی.» فرمودند «قطعا اینطور است.» «و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین.» حضرت در اینجا علت غیبت را بیان میکنند، دوران غیبت برای مومنیندوران تمحیص است ، و برای کافریندوران محق است. دوران تمحیص یعنی دوران خالص سازی. تمحیص به معنای غربال کردن است، تمحیض نیز در روایت آمده است که به معنای خالص سازی است.

خالص سازی از سیر انسان در مراتب جدا شدن از سیطره احکام تن. چون مراتب هبوط در سیطره احکام تن بود. خالص سازی در جدا شدن از احکام تن است. متنها احکام تن همانطور که عرض کردیم، فقط خوردن و خوابیدن و شکم نیست. آغاز آنشکم است. ولی ادامه دارد. جاه طلبی هم احکام بدن

است. «آخر ما يخرج من قلوب الصديقين حب الجاه» حتی مخلصون در خطر عظیم هستند.

محق کفر هم مراتب دارد. اولاً در وجود مخلصین یک مرتبه از محق کفر است که این مراتب شرک از بین میروند و مرتبه دیگر از بین رفتن کافران در نظام ظاهر و بیرون است. ، این هم دنباله بحث غیبت است که دارد به سمتی می‌رود که محق کفر باشد.

سوال: اگر قرار است مسیر غیبت به سمتی برود که سیطره احکام تن کم بشود، الان با آمدن مدرنیته و لیبرالیسم و فرهنگ غربی، سیطره بدن دارد بیشتر میشود.

پاسخ: اگر قرار است مرز کنده شدن از تعلقات تن عالیتین باشد، باید تعلقات در عالی ترین مرتبه باشد. لذا هر چقدر به ظهور نزدیکتر میشویم در دوران غیبت، باید مرزهای تعلقات به دنیا بالاتر قرار بگیرد تا گسستن از او که عده ای از آن جدا میشوند، در اوج قرار بگیرد. لذا اینطور نیست که عبور از مرز تعلق به تن که در دوره موسی علیه السلام یا در دوران آدم بوده است، الان خیلی کار سنگینی باشد. مهم عبور کردن از مرز تعلقات تنی است که امروز در اوج خودش در طول دوران بشریت قرار گرفته است. لذا اهمیت ایمان مومنان این زمان بیشتر میشود «آمنوا بسواد علی بیاض» زیرا اینها ندیده خریدار شدند. در

زمان ایشان تعلقات به تن در اوج قرار میگیرد و به همین دلیل، گسستن از آن، نیازمند شدیدترین و بالاترین ایمان است.

پس ما اگر می‌خواهیم ظهور نزدیک بشود منتظر نباشیم که، حتما تعلقات تن در نظام کل منقطع بشود. تعلقات به تن در نظام کل شدت هم پیدا میکند، اما عده ای با وجود این همه تعلقات میتوانند سیر را به سمتی ببرند، که حق را پایدار نگه دارند. در مقابل این همه جلوه گری که دنیا دارد، حق را نشان بدهند. لذا این نکته را تاکید میکنم که همه از صفر شروع میکنیم. اما گسستن از صفری که صد درجه تراکم عالم دنیا رویش قرار گرفته است یا گسستن از حرکتی که ده درجه تراکم عالم دنیا قرار گرفته است؟ کدامیک از این ها اعظم است؟ آن جایی که صد درجه تراکم عالم دنیاست عظیم تر است. لذا هر چقدر به ظهور نزدیکتر شویم، منتظر باشید که شرایط تمدن مادی شدیدتر بشود، گرایش به سمت ماده قویتر شود و نوع ارتباط با ماده در اوج خودش قرار بگیرد. لذا انواع و اقسام راهکارهای التذاذ مادی، التذاذ غلط، التذاذی که اعتدال را از بین میبرد، التذاذی که حقایق دیگر وجود انسان را سرکوب میکند. روز به روز شدیدتر میشود. همین باعث میشود که ادراک ظلم هم بالاتر میرود.

درباره سنت محص و محق به المیزان ذیل آیه رجوع بکنید. از جلسه ۳۱ تا جلسه ۳۷ جلسات مهدویت، راجع به سنت محوشت بحث کردیم. آیات و

روایات بحث محوشت را آوردیم، خیلی به کار اینجا می آید. میتوانند دوستان به آنجا به عنوان یک مبنا رجوع بکنند.

هرچقدر ما قیام به حق بالاتری بکنیم، ظلمت آن ها غلیظ تر میشود. «جاء الحق و زهق الباطل» هر چقدر حق بیاید، باطل میرود. ان الباطل کان زهوقا. او رفتنی هست، اما اگر شما حرکت نکردید، دیرتر میرود، ولی میرود. باطل رفتنی است. اما جاء الحق و زهق الباطل. درست است که ما میگوییم دیو چو بیرون رود فرشته درآید، تخلیه مقدم بر تجلیه است، اما باید یک بیداری صورت بگیرد. یتلو علیهم آیاتنا لیزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة. پس آن بیداری اولی جاء الحق است. و زهق الباطل آن تخلیه است. بعد دنبالش تجلیه بالاتر و تخلیه بالاتر است.

سوال: بحث تمدن سازی و تمدن اسلامی هم در این فضا راحت تر فضایی است که تقابلی صورت نگرفته است.

پاسخ: بله دیگر. جایی که تقابل صورت نگیرد در یک مرتبه دونی محقق میشود. یعنی ما الان تمام آن نظام غربی که دارند حرکت میکنند، همانطور که در زمان انبیاء و ائمه عرض کردیم که در آن دوره ها این ها ناخودآگاه در نقشه الهی حرکت میکردند و حق را آشکار میکردند ناخودآگاه، با اینکه شرور بودند و ظالم بودند، این به هم زدن نقشه و مکاری شان، برای این بود که

حق را در یک مرتبه عظیم تری آشکار بکنند. لذا در دوره آخر الزمان که ابتلائات سنگین میشود، سنگینی ابتلائات به همین نظام ادراکی شدید برمیگردد که مرزهای ادراکی شدید میشود. لذا در زمان ظهور یکی از علائم ظهور این است که وقتی ندای حضرت اول صبح به گوش همه میرسد، تا غروب و عصر آن روز یازده ندای دیگر اصلاح بلند میشود. همه از سنخ اصلاح و گفتگو و ادراک است. اقدام عملی صورت نمیگیرد، یازده گفتمان در مقابل پرچم حضرت پرچم بلند میکنند. تعبیر روایت است که یازده ندای دیگر که همه دم از اصلاح میزنند بلند میشود. آن جا راوی با دستش بر دستش میزند که چه بکنیم؟ حضرت میفرمایند همه کمال همینجاست. یعنی اینجاهاست که جای کمال است که این همه متشابه و در هم باشد. اینجاهاست که آن حقیقت کامل خودش را نشان میدهد و آن محو است محقق میشود.

## غیبت، سرّ الهی

دنباله روایت این بود که «یا جابر، انّ هذا لامر من امر اللهو سر من سر الله، مطوی عن عباد»، یعنی پیچیده شده است، پنهان است از عباد، یعنی در دسترس همه نیست، مطوی غیر از نبودن است، مطوی مثل کتابی است که بسته است. در قرآن آمده است «و السماوات مطویات بیمینه» سماوات مطوی اند یعنی مثل کتاب بسته هستند. کتاب باز، منشور است. کتاب بسته مطوی

است. کطی السجل للکتب. مثل بسته شدن کتاب. میگوید قیامت بسته میشود، مثل بسته شدن کتاب. اینجا هم میفرماید «مطوی عن عباده فایاک و الشک فی امر الله فهو کفر» این از سنخ عالم امر است. مثل حقیقت روح که از امر الهی است «یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی» یعنی اینجا از مصادیق غلبه روح است. امر در لسان قرآن و لسان اهل معرفت، در مقابل نظام خلق است. الا له الاخلاق و الامر. خلق در مقابل امر است. خلق جنبه یلی الخلقی است، امر جنبه یلی الربی است. امر آن نظام روحی است، خلق این نظام بدنی و نظام عالم مادی است. فایاک و الشک فی امر الله فهو کفر. شک در غیبت، در آن دوره، کفر حساب میشود. کفر مراتب دارد.

## جمع بندی

غیبت مراتب و اقسام و انواعی دارد. گاهی غیبت ها جزایی است، مثل زمانی که قوم لوط سلام الله علیه گفتند «اخرجوهم من قریتکم، انهم اناس یتطهرون» لوط را با اهل ایمان، اخراج کنید. این ها را از شهر دور کنید.<sup>۳</sup>

---

آن دوره آدم های با علمی بودند. وقتی لوط و خانواده اش غیر از همسرش میخواستند خارج بشوند. یکی از آنها گفت اگر لوط و خاندان مومنش خارج بشوند برای شما عذاب قطعی است. این ها از آن مباحث زیبای سنت های الهی است، هر جا دیدید که دارند اهل ایمان را اخراج میکنند از آنجا و دور میکنند، دارند تسویه ایمانی انجام میدهند نه تسویه نژادی، یقین بدانید اجل آن قوم نزدیک شده است. این تعبیر قرآن است. در نظام تمدنی دینی، نگاه دینی اجل آن قوم نزدیک شده است. و اگر در جایی اینطور نشد، یعنی هر جا دیدید عملیات



این شخص وارد بود. به مردم گفت مردم، درست است که ما بغض داریم نسبت به لوط، اما اگر این فرد از این شهر خارج شود، عذاب قطعی است. . خانه لوط سلام الله علیه را محاصره کردند... چون قبولش داشتند.

وقتی ابراهیم خلیل را دور کردند، یا وقتی موسی کلیم را وقتی اخراج کردند، همه این ها را در قرآن با این نگاه ببینید، جریان غیبت جزایی و عقابی که محرومیت و دنبالش عقاب است را با این نگاه در قرآن پیگیری بکنید. من یک سری اش را پیگیری کردم دیدم خیلی جالب است. سنت های عظیمی دنبالش می آید. آن جایی که ابراهیم را تبعید میکنند، آن جایی که موسی را تحت فشار قرار میدهند، جریان حضرت هود و جریان لوط را ببینید. آن وقت میبینید سنت های خدا چگونه در هر شهر و محله گسترش پیدا میکند.

امام نامه مینویسد به زکریا بن آدم که وجود تو در قم امان برای قم است و جنازه تو و دفن تو در آنجا امان برای اهل قم میشود. یعنی نشان میدهد یک ولی الهی تا کجا میتواند منشأ برکات باشد. حتی بودن جسدش میتواند نافع باشد. این ها بحث صحیح است، درست است، دقیق است. لذا آوردن افراد

---

و نحوه کار به گونه ای است که دارند اهل ایمان را تحت فشار قرار میدهند تا کم کم جدا بشوند و دور بشوند از آنجا، این عمل نزدیک شدن به سمت فروپاشی است. این ها جزء سنت های الهی است.

خوب در خانه، دعوت کردن، این ها چقدر آثار برش مترتب میشود. روضه گرفتن، میهمانی دادن، این ها چقدر آثار دارد. دیگر این ها جزئیاتش است. فروعاتی است که از آن اصل کلی به دنبالش می آید که خیلی نتایج دارد. این ها نگاه هایی است که در قرآن به عنوان سنت های الهی اصطیاد میشود. پس یکی از غیبت ها غیبت های جزایی بود. یک غیبت غیبت ابتدایی بود. غیبت ابتدایی خودش چند قسم داشت. غیبت ابتدایی که مثل غیبت ابراهیم خلیل قبل از تولدش، متنها این غیبت ابتدایی هم برای ابراهیم کمال بود ، هم برای امت که برای قبول آماده بشوند. موسی کلیم هم، غیبت ابتدایی داشت، ابراهیم خلیل یک غیبت دیگر داشت وقتی که ابراهیم را تبعیدش کردند. بعد از تبعید دوباره ابراهیم خلیل دوتا غیبت دیگر هم داشته است که دیگر فرصت نیست.

---

روایات محکمت داریم که حتما باید برای مردم عالمی باشد که ولی الهی است. اما اگر انبیا مستخفین شدند دوران فترت میشود. شبیه دوران فتره من الرسل دوران فتره من الامام است. فتره من الامام یعنی دوران استخفاء، همین دوران غیبت.

## لطایف و اشارات

سوال: آیا اولین غیبت با هبوط محقق شد؟

پاسخ: اولین هبوطی که محقق شد غیبت بود، اما به لحاظ جنت. به لحاظ جنت غیبت بود. در بعضی روایات هم به این اشاره کرده اند. غائب شدن از جنت، شوق به جنت و برگشت به او و محرومیت از او. هر غیبتی یک نوع شوق ایجاد میکند، نه محرومیت. بعضی از غیبت ها ملازم با محرومیتند چون عقابی و جزایی است. اما همه غیبت ها عقابی نیستند، محرومیت نیستند، اما شوق ایجاد میکنند. هر غیبتی شوق ایجاد میکند. یعنی غیبت اشتیاق ایجاد میکند. غیبت فقدان را ادراک میکند، این ادراک فقدان ایجاد شوق میکند. پس هر غیبتی اشتیاق ایجاد میکند. پس میتوانیم بگوییم آمدن آدم از جنت به زمین یکی از مراتب غیبت بوده است.

برخی دلالت بر این دارد که سجده به لحاظ خود آدم بود، بعضی اش دلالت دارد بر اینکه سجده به لحاظ خلفای تامی بود که در وجود آدم مکنون بودند، مخزون بودند که همان اولیاء محمدیین صلی الله علیه و آله و سلم بودند. با این نگاه که سجده ملائکه به لحاظ آن وجودات مکنون مخزون در وجود آدم بود، منافاتی با مراتب تشکیکی ندارد

این بحث را مرحوم صدوق در مقدمه کمال الدین یک اشاره کرده است، اما نه به عنوان یک نکته دقیق معرفتی، بلکه به عنوان نگاه گذرا ولی کشش این را دارد.

مرحوم صدوق در ص ۱۳ مقدمه کمال الدین گفته است

« انّ الغیبه قبل الوجود ابلغ الغیبات، ان الغیبه قبل الوجود ابلغ الغیبات كلها. »  
این بلیغ ترین غیبت است. «و ذلك ان الملائكة ما شهدوا قبل ذلك خليفه قط»  
میگویند ملائک هنوز خلیفه را ندیده بودند. این شوق ملائکه نسبت به آن  
خلیفه که با پیشنهاد و طرح الهی محقق شد، این هم از مصادیق غیبت است.  
چون هنوز ایجاد نشده بود، انی جاعل فی الارض خلیفه، با این ها مطرح شد،  
بعدا این خلقت صورت گرفت و سجده صورت گرفت. غیبت قبل الوجود  
ابلاغ الغیبات است، چون اثرش و تاثیرش بالاترین تاثیر است. صدوق همین را  
به جریان سجده ملائکه بر آدم سرایت میدهد ، بواسطه آن وجودات مخزون  
مکنون که در وجود آدم بوده است. آن وجودات مخزون مکنونی که در وجود  
آدم بوده، سجده به لحاظ آن حقیقتش و تاملش محقق شد از ملائکه و این  
باعث میشد که این ابلاغ الغیبات باشد. چون هنوز وجود مادی ظاهری آن ها  
محقق نشده است و سجده بواسطه آن محقق شده است. سجده ملائکه در  
قبال درک غیبت محقق شد.